

نسبت حرکت و زمان در فلسفه ابن‌سینا و ملاصدرا

آصف احسانی*

چکیده

پرسش این مقاله نحوه ارتباط حرکت و زمان است. هرچند مباحث فلسفی ذاتاً هم‌دوش و هم‌ذات دشواری و دیریابی است، درهم‌تنیدگی حرکت و زمان در عین ضعف وجودی و در آمیختگی‌شان با عدم، این نسبت را مبهم کرده و بر پیچیدگی آن افزوده است. در بحث حرکت، ابن‌سینا با انکار وجود خارجی حرکت قطعی، از حرکت توسطی به‌مثابه حقیقت خارجی حرکت دفاع می‌کند؛ اما ملاصدرا با توجه به نظریه حرکت جوهری، عینیت حرکت قطعی را اثبات می‌کند. از طرفی ابن‌سینا بحث زمان را به تبع حرکت، از عوارض جسم می‌داند؛ پس آن را در طبیعیات مطرح می‌کند؛ اما ملاصدرا زمان را مقدار حرکت در جوهر می‌داند؛ یعنی عالم طبیعت دائماً در حرکت، تغییر و تجدد است و زمان مقدار این تجدد و تغییر طبیعت است. صدرا زمان را محمول عرض تحلیلی و معقول‌ثانی فلسفی می‌داند. نزد ابن‌سینا زمان هیچ‌گاه با حرکت توسطی، به‌مثابه حقیقت خارجی حرکت، انطباق نمی‌یابد، بلکه زمان منطبق بر نسبت‌های تجددی و متصرم حالت یکنواخت حرکت فلک است؛ ولی برای صدرا حرکت قطعی همچون حقیقت عینی حرکت، عین تجدد و تقضی است و با زمان انطباق تام دارد.

کلیدواژه‌ها: حرکت، زمان، حرکت توسطی، حرکت قطعی.

* دانشجوی دکتری فلسفه اسلامی جامعه المصطفی العالمیه. (asifehsani2008@gmail.com).

تاریخ دریافت: ۹۶/۰۳/۲۷؛ تاریخ پذیرش: ۹۶/۰۷/۰۵.

مقدمه

هدف در این مقاله، فهم نسبت حرکت و زمان است. ابن سینا و صدرا حرکت و زمان را به مثابه دو چیز بیرونی می‌نگرند. این دو در ضعیف‌ترین مرتبه وجودی در سلسله نظام هستی قرار دارند. همین ضعف وجودی، امکان فهم درست این دو مقوله را مشکل می‌کند. حرکت و زمان در آمیخته با عدم‌اند. این آمیختگی با وجود و عدم، نحوه خاص وجود این دو را می‌نمایاند. سادگی و دشواری توأمان این دو مقوله، در این تعبیر خواجه نصیرالدین طوسی درباره زمان دیده می‌شود: «واعلم ان الزمان ظاهر الاینه و خفی الماهیه.» (طوسی، ۱۳۸۴: ۸۶/۳) وجود حرکت و زمان، بدیهی به نظر می‌رسد؛ اما ماهیت و حقیقتشان پیچیده و پوشیده از نظر است. این دشواری و پیچیدگی به ماهیت حرکت و زمان برمی‌گردد؛ اما تحلیل و بررسی نسبت حرکت و زمان به مراتب دشوارتر و پیچیده‌تر است. رسالت این نوشتار بررسی نسبت حرکت و زمان است که فقط با تحلیل و ژرفکاوی حقیقت حرکت و زمان امکان‌پذیر است. با فهم حقیقت حرکت و زمان، نسبت آن دو را نیز می‌توان درک کرد.

هرکدام از این دو فیلسوف برجسته، تحلیل خاصی از حقیقت حرکت و زمان و به تبع، نسبت آن دو دارد. تحلیل دقیق اندیشه هرکدام نه تنها فهم حرکت و زمان را در فلسفه آنان هموار می‌کند، بلکه جهان‌های متفاوت این دو فیلسوف را نیز می‌نمایاند. نویسنده معتقد است اندیشه هرکدام از این دو را باید در فضای تفکر خودشان تحلیل و ارزیابی کرد؛ زیرا نادیده گرفتن ساختار فکری هر فیلسوفی، درک درست و دقیق اندیشه او را ناممکن می‌کند؛ از این رو، هدف اصلی مقاله، ضمن تحلیل دقیق دیدگاه ابن سینا و صدرا، التفات پیدا کردن به تفاوت فضای فکری آن‌ها و برجسته کردن این تفاوت است. تأکید بر این تفاوت و تلاش برای نشان دادن آن در ضمن بحث از مسئله‌ای خاص در این نوشته دنبال شده است.

الف) مسئله حرکت

حرکت در فارسی، به معنای جنبش و مقابل سکون است: خروج تدریجی شیء از قوه به فعل؛ یعنی حرکت واقعی و وجودی است و درباره طبیعت و موجودات و ممکنات، از آن حیث که موجودات دو وجه و دو حیث متفاوت دارند، یعنی حیث بالقوه و حیث بالفعل، نظریه حرکت و نظریه کون و فساد در واقع به تبیین منطق تغییرات ناتمام و ناقص می‌پردازد. موجوداتی که از جهتی بالقوه و از جهت دیگر بالفعل اند و بنابراین، مرکب از دو وجه هستند. شأن قوه، شأن خروج از حالت موجود است و این خروج یا تدریجی است یا دفعی. به خروج دفعی، حرکت می‌گویند. هیچ‌یک از موجودات از تمام جهات بالقوه نیستند؛ زیرا معنای موجود بودن مخالف با قوه محض بودن است؛ بنابراین اشیای موجود یا از جمیع جهات بالفعل اند و قهراً این نوع موجودات حائز تمام کمالات وجودی خواهند بود و حالت منتظره و متوقعه‌ای در آن‌ها نیست؛ مانند ذات حق تعالی و عقول مفارقه در مرتبه بعد از او، یا از بعضی جهات بالفعل اند و از بعضی جهات دیگر بالقوه. این نوع موجودات از آن جهت یا جهاتی که بالقوه‌اند، خروجشان از قوه به فعل یا دفعی است که آن را کون و فساد نامیده‌اند؛ مانند انقلاب عنصری چنان‌که آب به هوا تبدیل می‌شود، و اگر خروج از قوه به فعل، تدریجی باشد، آن را حرکت می‌گویند (صدر، ۱۴۲۳: ۲۶/۳). این خروج تدریجی سیر از نقص به کمال است؛ پس نقص و کمال، دو وصف شیء متحرک در طول حرکت‌اند (جوادی آملی، ۱۳۸۶: ۴۶۳/۶)؛ از این رو، از حرکت به وجود کشیده شده میان بالقوگی و فعلیت محض نیز تعبیر کرده‌اند (صدر، ۱۳۸۲: ۲۰۹/۲).

۱- تعریف حرکت

۱-۱- ابن سینا

ابن سینا برای حرکت چند تعریف دارد. تعریف کتاب نجات دقیق‌تر از بقیه به نظر می‌رسد؛ زیرا دیدگاه ابن سینا را درباره حقیقت خارجی حرکت به خوبی بیان می‌کند: «ان الحركة تبدل حال قاره فی الجسم یسیرا یسیرا علی سبیل اتجاه نحو شیء و الوصول

به الیه و هو بالقوه او بالفعل.» (صدر، ۱۴۲۳: ۲۶/۳) در بحث حرکت توسطی روشن خواهد شد که این تعریف نگاه او را درباره حقیقت حرکت و نحوه تحقق آن در خارج به خوبی بازتاب می‌دهد؛ پس می‌توان مدعی شد که تعریف اصلی ابن سینا همین است و شیخ این تعریف را با توجه به دریافتش از ماهیت حرکت صورت‌بندی کرده است. ابن سینا زمان را مقدار حرکت فلک می‌داند؛ پس اشاره مختصر به حرکت فلک لازم است و در فهم نسبت حرکت و زمان در تفکر وی روشن‌گر خواهد بود. حرکت فلک دورانی است و منشأ آن میل به حرکت مستدیر در طبع فلک است و همین امر حرکت فلک را از طبیعی بودن خارج می‌سازد و در حیطه حرکات نفسانی و ارادی قرار می‌دهد (ابن سینا، ۲۲۷: ۱۳۷۹-۲۲۸). یگانه چیزی که افلاک بالفعل ندارند، وضع است؛ یعنی آن‌ها یک وضع خاص ندارند که از وضع‌های دیگر برای آن‌ها مناسب‌تر باشد (ابن سینا، ۱۳۸۳: ۶۱)؛ پس حیث بالقوگی در فلک از جهت وضعش عارض می‌شود و باعث می‌شود افلاک حرکت مستدیر داشته باشند؛ چون حرکت مستدیر برخلاف حرکت مستقیم و باوجود اینکه ابعاد عالم محدود است، می‌تواند دائماً بدون تغییر ادامه یابد.

۲-۱- ملاصدرا

صدر در جلد سوم/سفر بعد از بیان مطالب مقدماتی، برخی تعاریف دیگران را برای حرکت بررسی می‌کند (صدر، ۱۴۲۳/۲۰۰۲: ۲۶/۳). او در پایان، تعریف خود را بیان می‌کند: «و أقرب التعاريف هو ان يقال الحركة هو موافاة حدود بالقوة على الاتصال» (همو: ۲۸)؛ یعنی حرکت استیقای حدود به نحو متصل و پیمودن آن به تدریج و بدون طفره و جهش است؛ به عبارت دیگر، حرکت عبارت است از اینکه جسم تمام حدود مسافت را متصلاً استیفا کند. این موافات تدریجی باید ممتد، متصل و واحد باشد. تدریجی و اتصالی بودن حرکت، دو نکته مهم در این تعریف‌اند و نگاه ملاصدرا را درباره حقیقت حرکت آشکار می‌کنند. این تعریف به حقیقت حرکت قطعی اشاره و نحوه تحقق آن را در خارج بیان می‌کند. این تعریف صدر از حرکت، فهم متفاوت این

دو فیلسوف را از حقیقت و ماهیت حرکت به خوبی نشان می دهد. این تفاوت در مباحث بعدی بیشتر نمایان خواهد شد.

۲- دو معنای حرکت

ابن سینا به دو معنا برای حرکت قائل است. این دو معنا (حرکت به معنای قطع و حرکت به معنای توسط) در واقع دو تصویر از یک حقیقت خارجی است، نه اینکه از دو قسم حرکت حکایت کند (ابن سینا، بی تا: ۸۳). ابن سینا معنای قطعی حرکت را ذهنی می داند و معتقد است تنها معنای توسطی حرکت در خارج تحقق دارد. صدرا نیز این دو معنا را در جلد سوم / سفار می آورد و از حرکت قطعی به مثابه حقیقت خارجی دفاع می کند. با تبیین دقیق و منطقی حرکت توسطی و قطعی در منظومه فکری ابن دو فیلسوف، امکان درک بهتری از حرکت و زمان در نظام اندیشه آن دو فراهم می شود.

۱-۲- حرکت به معنای قطع

ابن سینا حرکت به معنای قطع را چیز متصل ممتد از مبدأ تا انتها در نظر می گیرد. این معنا با توجه به اینکه متحرک بین مبدأ و انتهاست، برای آن وجود بالفعل و تحقق خارجی ندارد. حرکت در حرکت قطعی، چیز متصل از مبدأ تا انتها در نظر گرفته می شود و کل این اتصال معقول در خارج تحقق ندارد؛ زیرا متحرک تا وقتی که در حرکت است، حرکت تمام نیست و تحقق نیافته است؛ اما زمانی که حرکت پایان یافت و به تمامیت خود رسید، دیگر حرکتی در کار نیست؛ چون وجودش از بین می رود و نابود می شود؛ پس حرکت قطعی از وجود حقیقی و تحقق عینی بهره ای ندارد و فقط در خیال ترسیم می شود. صورت حرکت قطعی قائم به ذهن است و از نسبت متحرک به مکان ترک و مکان ادراک اخذ شده است (ابن سینا، بی تا: ۸۳). «حرکت یک معنای متجدد النسب یعنی غیر ثابت است که پیوسته نسبت های آن تجدد می یابد.» (ابن سینا، ۲۰۰۲: ۱۳۳) از این نسبت های متجدد حرکت صوری در حس انطباع می یابند که در ذهن به صورت واحد برای حرکت به نظر می رسد یا خیال آن ها را واحد متصل ترسیم می کند (ابن سینا، بی تا: ۸۳-۸۴). از آنجاکه تعیین حرکت به زمان است و زمان با وصف

گذشته (در حال حاضر) تحصیل خارجی ندارد، حرکت قطعی نمی‌تواند تحصیل و عینیت خارجی داشته باشد. البته انقسام حرکت به گذشته و آینده، انقسام بالقوه و غیرخارجی است و به وحدت اتصالی حرکت و زمان آسیبی نمی‌زند.

۲-۲- حرکت به معنای توسط

حرکت به این معنی به نحو حدوث چیز بسیطی است که اتصال و امتداد ندارد، آنی به وجود آمده و به نحو چیز وجودی سیال بقا و استمرار یافته است. توسط حالتی است که حرکت نه در ابتدای مسافت است و نه در غایت آن حاصل شده است، بلکه در حد متوسطی از مبدأ و منتها است که حصولش را در هر آنی که فرض کنیم، در حال پیمودن آن است. این حالت وجودی صورت حرکت و صفتی همراه متحرک است و تا شیء متحرک در حال حرکت است، این وصف باقی است و فقط حدود فرضی آن متغیر و متجدد می‌شود. حالت توسط با این صفت در حقیقت همان کمال اول است که وقتی پیموده و تمام شد، کمال ثانی حاصل می‌شود. حرکت به معنای توسطی یک امر وجودی در خارج است و این حالت موجود مادامی که جسم در حالت توسط میان مبدأ و منتها قرار دارد، مستمر است. (ابن سینا، ۱۳۶۳: ۸۳)

ابن سینا حرکت به معنای توسط را نفس بودن میان گذشته و آینده می‌داند؛ در حالی که حرکت به معنای قطع در زمان گذشته تحصیل یافته است. حرکت به معنای توسط، بودن میان دو حد است، نه در مبدأ است و نه در منتها و نه در کل امتداد متصل از مبدأ تا منتها قرار دارد، بلکه حرکت توسطی دقیقاً خود این حالت توسط و در وسط بودن تجددی است (ابن سینا، ۱۳۶۳: ۲۷۲)؛ به عبارتی حرکت توسطی نه گذشته است و نه آینده، بلکه اکنونیت متجدد و سیال میان گذشته و آینده است؛ یعنی از گذشته تا اکنون را دربر می‌گیرد. (ابن سینا، ۱۳۶۳: ۲۷۲). حرکت توسطی تغییری است که کل آن در هر آنی از مدتی زمان حرکت موجود است؛ یعنی تغییری است فاقد امتداد سیال، بلکه بسیط و نقطه‌وار است؛ اما زمانی است و طول عمر دارد. این مسئله در تعریف ابن سینا در کتاب *النجاه* به وضوح آمده است: «ان الحركة تبدل حال قاره فی الجسم



یسیرا یسیرا؛ حرکت تبدل‌پذیری حالت قار و ثابت است که در جسم (متحرک) به تدریج رخ می‌دهد، یعنی نسبت‌های این حالت قار به تدریج عوض می‌شود و در هر آنی از آنات زمان حرکت موجود است؛ یعنی در هر آنی نفس همان تغییری یافت می‌شود که در آنات قبل تحقق داشت و در آنات بعد نیز یافت خواهد شد، نه اینکه در این «آن» تغییری یافت می‌شود و پیش از این «آن» تغییر دیگری. نسبت حرکت توسطی به هریک از حدود مسافت، شبیه نسبت کلی به افرادش است؛ یعنی حقیقت حرکت، ضمن هر حدی از آن حدود تحقق دارد.

اینکه ابن سینا حرکت توسطی را در خارج موجود می‌داند و از عینیت آن سخن می‌گوید، اقتضای مبانی فلسفی و جهان‌فکری‌اش است و تنها این تصویر از حقیقت حرکت می‌تواند در نظام فلسفی ابن سینا راهگشا باشد. حرکت در جهان ابن سینا عرضی بیش نیست؛ پس دگرگونی‌های جوهری در فلسفه ابن سینا تماماً به صورت کون و فساد رقم می‌خورد. در فلسفه ابن سینا امور دارای ذوات ثابت‌اند که امکان دگرگونی این ذوات و تبدل‌پذیری آن‌ها به همدیگر منتفی است و تنها با نابودی صورت قبلی صورت جدید تحقق می‌یابد؛ از این رو، جهان سینوی بر بستر ذوات و حقایق تغییرناپذیری بنیاد گذاشته است که امکان هیچ‌گونه سیلان و حرکتی در آن وجود ندارد و تغییرات تدریجی این جهان صرفاً در چند امر عرضی خلاصه می‌شود. نزد ابن سینا حرکت از شرایط عالم جسمانی است؛ اما برخلاف صدرای که به هیچ‌وجه بعدی از ابعاد طبیعت و وجودات مادی نیست و در ساحت هویت و حقیقت آن‌ها راه ندارد؛ از این رو، حرکت از تحلیل موجودی مادی به دست نمی‌آید و معقول‌ثانی نیست؛ چون این حرکت، خارج از ذات امور و عرضی لازم و محمولی بالضمیمه است؛ پس وجودش مانند سایر اعراض محتاج به موضوع است و وجود رابطی دارد. اتصاف جوهر جسمانی به حرکت اتصافی بالعرض است.

ازسویی همین وصف عرضی حرکت، نقطه وصل دو ساحت ثابت و متغیر وجود است و باید میان این دو تراز ثابت و متغیر رابطه برقرار کند و منطق نسبت این دو، این

ساحت وجودی را آشکار کند؛ پس باید هم‌زمان از دو حیثیت ثابت و متغیر بهره‌مند باشد. البته حیث ثابت برای حرکت ذاتی است و حقیقت حرکت به‌مثابه حالت سیال دچار هیچ تغییر و دگرگونی نمی‌شود؛ اما نسبت‌های این حالت بسیط و پایدار دم‌به‌دم در حال عوض شدن و تجدد است، هرچند این نسبت‌های تجدیدی برای حالت ثابت حرکت عارضی و غیر ذاتی است؛ ولی دقیقاً در شعاع وجود همین نسبت‌های مجدد و متصرم جرم فلک زمان رقم می‌خورد و این نسبت‌ها را اندازه می‌گیرد. براساس تفکر ابن‌سینا تمام جهان طبیعت ذیل همین نسبت‌های تجدیدی و نوشونده حرکت فلک قرار می‌گیرد و به‌تبع آن زمانمند می‌شوند؛ ازاین‌رو، ابن‌سینا تصویری از حقیقت عینی حرکت نشان می‌دهد که اقتضای نظام فلسفی‌اش است و باتوجه‌به جهان‌شناسی او تنها این تصویر از حقیقت خارجی حرکت می‌تواند برای مسئله رابطه ثابت و متغیر، پاسخ درخور فراهم کند.

۲-۳- صدرا و حرکت قطعی

صدرا در *اسفار* بعد از نقل عبارات شیخ درباره دو معنای حرکت، بدون مخالفت جدی با حرکت متوسطی، که ابن‌سینا به آن اعتقاد دارد، در صدد اثبات وجود عینی حرکت قطعی در جهان خارج از ذهن برمی‌آید. صدرا ابتدا به بیان برخی توجیهاات و ایرادها درباره سخن ابن‌سینا می‌پردازد. توجه به نظر قدما و بررسی و تحلیل دیدگاه‌های آنان برای صدرا، اصل روش‌شناختی است (خاتمی، ۱۳۸۷، ص ۲۸). به‌باور صدرا وجود حرکت به‌لحاظ مرتبه وجودی در نهایت ضعف و در مرز عدم قرار دارد. دلیل اصلی انکار حرکت قطعی نیز به همین ضعف وجودی برمی‌گردد. حرکت و زمان از اعراض تحلیلی‌اند و عرض‌ها فاقد قرار و ثبات‌اند؛ در واقع، وجود آن‌دو در آمیخته با عدم است؛ چون هر جزئی از آن‌ها مستدعی عدم جزء دیگر است، بلکه به‌عینه عدم آن است. به‌باور صدرا اشیائی چون حرکت و زمان، قائم‌به‌ذات نیستند، بلکه همواره معلول فاعل و علتی هستند و به مقوله اشیایی تعلق دارند که وجود ضعیف دارند؛ ازاین‌رو، وجود این‌ها به عدمشان شباهت دارد و فعلیت آن‌ها همانند و مشابه قوه آنان است و

حدوث آن‌ها چیزی جز زوال آن‌ها نیست؛ زیرا هر جزء آن‌ها مستلزم و موجب عدم و زوال جزء قبلی است. حرکت در واقع زوال خود شیء است پس ازاینکه در جهان فیزیکی استقرار یافت (صدر، ۱۴۲۳: ۳/۳۳).

در حقیقت، حرکت قطعی منطبق بر زمان است و همانند زمان امتداد سیال دارد؛ در نتیجه ممکن نیست کل آن در یک «آن» موجود باشد، بلکه کل آن فقط در کل مدت زمان حرکت موجود است؛ از این رو، به‌ازای اجزای فرضی زمان، حرکت نیز اجزای فرضی مشابهی دارد که همراه اجزای مشابه زمانش موجود و معدوم می‌شوند. حرکت قطعی بسیط نیست، بلکه مراتب دارد. در لحظه اول، مرتبه اول حادث می‌شود. در لحظه دوم، با حدوث مرتبه دوم، مرتبه اول معدوم می‌شود؛ در واقع، مرتبه بعدی نافی مرتبه قبلی است و تنها چیزی که استمرار دارد، حدوث تدریجی است و مراتب به تدریج حادث و فانی می‌شوند. همان‌طور که صدر در تعریف حرکت گفت، جسم باید تمام حدود بین مبدأ و منتها را به صورت وحدت اتصالی استیفا و استیعاب کند. این موافقات حدود باید تدریجی و ممتد باشد؛ در نتیجه حرکت قطعی، وجود ممتد از مبدأ تا منتها دارد و نسبت آن به هر قطعه‌اش، مانند نسبت کل به جزء است؛ پس در هر لحظه فقط جزئی از آن تحقق می‌یابد.

در فلسفه متعالیه صدر نیز حرکت و زمان با توجه به مبانی وجودشناختی خاص خود او تحلیل و بررسی می‌شوند. در نظام متعالیه، وجود حقیقت واحد است و مراتب تشکیکی دارد؛ از سوی دیگر، جهان طبیعت به‌مثابه مرتبه از این وجود واحد عین سیلان و دگرگونی است؛ پس تقسیم وجود به ثابت و سیال در حیطه تقسیمات اولیه وجود قرار می‌گیرد و حرکت نحوه وجود مرتبه سیال است. جعل حرکت، زائد بر خلق متحرک نیست؛ پس جعل حرکت تألیفی نیست، بلکه حرکت مجعول به جعل بسیط است؛ یعنی مجعول خود متحرک است نه تجدد آن؛ از این رو، واجب معطی حرکت نیست، بلکه خالق و علت وجود است؛ چون تجدد ذاتی عالم طبیعت است و ذاتی به علت نیاز ندارد؛ دقیقاً از این رو صدر با بحث حرکت و زمان را در بخش طبیعیات قرار

نمی‌دهد، بلکه این بحث را مربوط به متافیزیک می‌داند و ذیل یکی از مسائل تقسیمی فلسفی خود تحت عنوان «وجود ثابت و سیال» مطرح می‌کند. چون در منظومه فکری صدرا حرکت به مثابه مرتبه و نحوی از وجود است و نهاد طبیعت دچار صیوررت تلقی می‌شود، در عالم صدرایی، تحول نقش بنیادین در تکامل و به فعلیت رسیدن امور بازی می‌کند. اسفار اربعه که صدر و ذیل فلسفه متعالیه است، فقط با همین دگرگونی‌های جوهری و تدریجی امکان‌پذیر می‌شود؛ در واقع، حرکت جوهری جهان و حدوث و زوال مستمر آن از یک سو هویت تعلقی و عین ربط بودن آن را پدیدار می‌کند و نشان می‌دهد که جهان صدرایی نه تنها در اعراض خود عین سیلان است، بلکه فقر و نداری دائمی تا عمق ذات آن ریشه دوانده است و هویتش عین ربط بودن است؛ از دیگر سو، جهان مادی، یک پارچه در جهت غایت واحد در حرکت است.

ملاصدرا در مقایسه با ابن‌سینا نه تنها تحلیل متفاوتی از حقیقت حرکت عرضه می‌کند، بلکه جایگاه و نقش آن را نیز طور دیگری می‌بیند. برای ملاصدرا حرکت نقطه وصل تراز ثابت و متغیر وجود نیست و چون حرکت نحوه وجود طبیعت متجدد و امری ذاتی است، برخلاف نظر ابن‌سینا هیچ حیث ثباتی در آن قابل تشخیص نیست؛ چون هویتش عین دگرگونی است؛ از این رو، ملاصدرا نمی‌تواند تصویر توسطی حرکت را به مثابه حقیقت خارجی آن بپذیرد و حقیقت حرکت را حالت قار و ثابت بداند که نسبت‌های متجددی بین مبدأ و منتها دارد؛ زیرا ذات حرکت متجدد جعل شده و هویت آن عین تغییر است.

ب) مسئله زمان

۱- ابن‌سینا

ابن‌سینا مسئله زمان را در بخش طبیعیات شفاء بحث کرده است؛ پس نزد ابن‌سینا مسئله زمان به تبع حرکت از سنخ مسائل طبیعی است؛ از این رو در چهارچوب فلسفه طبیعی تحلیل مسئله را پیش می‌برد؛ اما در اشارات و تنبیهات مسئله را در نمط پنجم (صنع و ابداع) بررسی می‌کند. نمط پنجم جزئی از بخش متافیزیک/اشارات است؛

با وجود این، به باور اکثر شارحان ابن سینا، تصور او از زمان تصویری طبیعی است؛ از این رو، زمان در نظریه ابن سینا رابطه تنگاتنگی با حرکت دارد. به باور ابن سینا زمان بدون حرکت به تصور در نمی آید، بلکه همواره زمان بر بستر حرکت تحقق می یابد. زمان سیال و گذرنده یا عین تجدد و تقاضی است. خواجه در شرح اشارات می گوید: «ان الزمان لیس له ماهیه غیر الاتصال و الانقضاء و التجدد.» (طوسی، ۱۳۸۴: ۶۵۴/۳) عین تجدد و تقاضی بودن بدون فرض حرکت معقول نیست؛ از دیگر سو، هیچ چیز متجدد و سیالی نمی تواند جوهر و جوهری باشد؛ زیرا جوهر ثابت، قار و غیر سیال است؛ در حالی که زمان سیال و متجدد است. از آنجاکه زمان نه جوهر است و نه جوهری، قائم به غیر و وابسته به دیگری است. زمان هیئت عارضی است و موضوع بی واسطه آن حرکت است؛ یعنی زمان خارج از ذات امور و عرضی لازم و محمولی بالضمیمه است. زمان اجزایی دارد و بین اجزایش تقدم و تأخر برقرار است؛ پس وجود و عدم زمان درهم آمیخته است. وجود زمان همانند دیگر اعراض به موضوع نیاز دارد؛ پس نحوه وجود زمان رابطی است. اتصاف جوهر جسمانی به زمان، اتصافی بالعرض است. فرق زمان با دیگر اعراض در این است که زمان غیر قار است. برای ابن سینا زمان وجودی نقطه مانند دارد نه خطی. تصویر خطی از زمان فقط در وهم و خیال تحقق می یابد؛ از این رو، وجود زمان به معنای وجود آن سیال است و چون عارض حرکت است، وجود زمان ضعیف تر از وجود حرکت است. در تلقی ابن سینا زمان معقول اولی است و مفهوم ماهوی دارد (کدیور، ۱۳۷۵:).

ابن سینا زمان را مقدار حرکت وضعی فلک به دور خودش می داند. زمان مقدار حرکت مستدیر از جهت متقدم و متأخر، نه از جهت مسافت است. حرکت مستدیر اقدم و اشرف حرکات است؛ پس می تواند سایر حرکات را اندازه گیری کند (ابن سینا، ۱۳۷۹: ۲۲۹-۲۳۱)؛ همین طور زمان حرکت مستدیر زمان عام است و از این رو برای اندازه گیری زمان سایر حرکات و زمان ها صلاحیت دارد؛ به عبارت دیگر، زمان مقدار چیز غیر قار است. زمان نمی تواند مقدار چیز ثابت باشد؛ چون مقدر بدون اندازه

می ماند و این محال است. بنابر نظر مشهور، تنها موجود غیرقار حرکت است؛ پس زمان مقدار حرکت است (صدرا، ۱۴۲۸: ۴۲۱/۱). از حیث ماهیت، زمان در مقوله کم قرار می گیرد؛ کم متصل غیرقارالذات. ابن سینا در کتاب *الشفاء* می گوید: «زمان عدد حرکت است؛ در صورتی که حرکت به متقدم و متأخر تقسیم شود؛ لکن انقسام آن بر حسب مسافت باشد و نه بر حسب زمان.» (ابن سینا، بی تا: ۱۴۹)

ابن سینا در *اشارات* ماهیت زمان را این گونه تبیین می کند:

«تجدد ممکن نیست؛ مگر با تغییر حال تغییر حال ممکن نخواهد شد؛ مگر برای چیزی که قوه تغییر حال (موضوع) داشته باشد؛ بنابراین، این پیوستگی و اتصال به حرکت و متحرکی - تغییر و متغیری - متعلق است؛ خصوصاً چیزی که در اتصال است و منقطع نمی شود حرکت وضعیه دوریه است و در این اتصال، احتمال اندازه گیری وجود دارد؛ زیرا گاهی ممکن است "قبلی" دورتر و گاهی "قبلی" نزدیک تر باشد؛ بنابراین کمیتی که تغییر را اندازه گیری و تقدیر می کند، زمان است و زمان مقدار حرکت است، نه به جهت مسافت، بلکه به جهت تقدم و تأخری که اجتماع پیدا نمی کند.» (طوسی، ۱۳۸۴: ۶۵۶/۳)

البته قبلیت و بعدیت که ذاتی زمان اند، تحقق خارجی ندارند، بلکه در ساحت عقل وجود می یابند؛ زیرا دو جزء زمان که معروض قبلیت و بعدیت واقع شده اند، باهم هستی ندارند؛ به عبارت دیگر، زمان در خارج اجزا ندارد؛ اما ثبوت قبلیت و بعدیت در ذهن برای چیزی، نشانه زمانی بودن آن در جهان عین است (همو: ۶۵۱-۶۵۲). ابن سینا از حقیقت زمان نیز تلقی خاصی دارد. درک او از حقیقت حرکت بر دریافتش از ماهیت زمان نیز تأثیرگذار بوده است؛ پس برای زمان وجود خطی قائل نیست، بلکه آن را نقطه مانند و معقول اول می داند که عارض حرکت می شود. در بحث از نسبت حرکت و زمان، این مسئله را بیشتر باز می کنیم.

۲- صدرا

در فلسفه متعالیه صدرا زمان نیز مرتبه ای از مراتب وجود و لازمه لاینفک و یکی از ابعاد وجودی مرتبه سیال وجود است. صدرا در جلد اول *سفار* زمان را با هویت اتصالیه اش افق تجدد و تقضی و آن را شأنی از شئون علت اولی و مرتبه ضعیفی از



مراتب نزول وجود قلمداد می‌داند. به‌باور صدرا زمان از نظر مرتبه وجودی ضعیف‌ترین ممکنات و بین معلومات، پست‌ترین مرتبه را دارد (صدرا، ۱۴۲۳: ۳۶۳/۱)؛ براین اساس، زمان ظهور و تجلی «وجود» است؛ پس نمی‌توان بین آن به‌مثابه مرتبه‌ای از مراتب تشکیکی حقیقت وجود با مرتبه وجود ثابت تمایزی را مطرح کرد که بین طبیعت و ماورای طبیعت در فلسفه‌های پیشین قائل بودند؛ زیرا به‌باور صدرا مرتبه مافوق باطن و حقیقت مراتب مادون و مرتبه مادون ظاهر و رقیقه مرتبه مافوق است؛ پس زمان از حیطة و حوزه وجود بیرون نیست، بلکه مرتبه‌ای از مراتب آن است؛ از دیگرسو، نظریه حرکت جوهری نیز در فهم صدرا از ماهیت زمان تأثیر عمیقی می‌گذارد. صدرا زمان را مقدار حرکت جوهری یا مقدار جوهر متحرک می‌داند (همو: ۱۴۰/۳).

از این رو نسبت حرکت جوهری و زمان، مانند نسبت جسم تعلیمی و طبیعی است. طبیعت متجدد را اگر مطلق و بدون توجه به مرتبه خاص زمانی‌اش در نظر بگیریم، جوهر می‌شود؛ ولی اگر آن را با تعیین مرتبه زمانی‌اش ملاحظه کنیم، زمان است (مطهری، ۱۳۷۵: ۱۰۳/۳-۱۰۴). در اندیشه صدرا زمان از مفاهیم ماهوی و معقولات اولی نیست به‌گونه‌ای که از محمولات خارجی و محمولات بالضمیمه باشد، بلکه زمان معقول ثانی فلسفی است و با حرکت و مسافت (مقوله) در خارج به یک وجود موجودند و تفاوتشان به اعتبار عقلی است (مصباح، ۱۴۰۵: ۲۸۹).

البته حرکت و زمان به واسطه ویژگی سیلانی خود، با هیچ‌یک از معقولات ثانیه فلسفی دیگر همانند نیستند و از این حیث منحصر به فردند. زمان و حرکت تدریجی الحدوث و تدریجی الفنا هستند و وجود و عدمشان درهم آمیخته است؛ از این رو، وجودی سیال، متقاضی و متصرم دارد، نه متحصّل و مجتمع. وجود زمان منطبق بر وجود حرکت قطعی است و وجودی خطی دارد، نه نقطه‌ای. زمان ذاتی طبیعت مادی و بعد چهارم وجود است و وجود و مستقل در خارج ندارد (کدیور، ۱۳۷۵:).

صدرا زمان را امتداد دوم جسم طبیعی می‌داند؛ یعنی «یکی تدریجی زمانی که انقسام وهمی به تقدم و تأخر زمانی را می‌پذیرد و دیگری مقدار دفعی مکانی که قابلیت انقسام به تقدم و تأخر مکانی دارد.» (صدرا، ۱۴۲۳: ۱۴۰/۳-۱۴۱) از این رو طبیعت جوهری به گونه ذاتی دچار تجدد و تغییر است و مقدار این تجدد جوهری زمان است؛ در واقع، تفسیر زمان به مثابه مقدار تجدد جوهری، نگاه ویژه صدراست و فقط با نظریه اصالت وجود و حرکت جوهری، این تلقی از ماهیت زمان امکان پذیر می‌شود.

ج) نسبت حرکت و زمان

۱- ابن سینا

الف) تعدد و اندازه‌گیری حرکت و زمان با یکدیگر: رابطه حرکت و زمان، رابطه ابهام و تعیین است. به نظر ابن سینا حرکت علت، مقوم و محل زمان است و زمان به حرکت تشخیص می‌بخشد و آن را عدددار می‌کند. حرکت نیز قطعات متأخر و متقدم زمان را عادی می‌کند و می‌شمارد (حسن زاده، ۱۳۸۹: ۱۰۶). معنای شمارنده بودن حرکت نسبت به زمان این است که متقدم و متأخر را به سبب مسافت ایجاد می‌کند. عدد این متقدم و متأخر به اندازه زمان است؛ پس حرکت زمان را بدین صورت می‌شمارد که عدد زمان را ایجاد می‌کند که همان متقدم و متأخر است. زمان نیز حرکت را می‌شمارد. زمان خود عدد حرکت است؛ بنابراین زمان حرکت را و حرکت زمان را اندازه می‌گیرد. زمان به دو وجه، حرکت را اندازه‌گیری می‌کند: ۱) حرکت را اندازه‌دار می‌کند؛ ۲) برکمیت اندازه حرکت دلالت می‌کند. این رابطه را در تعریف خود حرکت، به روشنی می‌بینیم. زمان مقدار و اندازه حرکت است از جهت تقدم و تأخر غیرمجامع. از آنجاکه مقدار، به ویژه مقدار غیرقار، قائم به ذات نیست و عرض است، وجود زمان تابع وجود حرکت و وجود حرکت تابع جسم متحرک است. البته از سویی، زمان به مثابه عرضی، به حرکت تشخیص می‌بخشد و امکان عینیت یافتن حرکت در گرو زمان است.

ب) کیفیت انطباق حرکت و زمان: پرسش از نسبت حرکت و زمان در اندیشه ابن سینا، به رابطه زمان و حقیقت حرکت توسطی در جهان عینی برمی گردد. حرکت و زمان دو حقیقت خارجی اند. نسبت این دو را باید در ساحت عین بررسی کرد. از آنجاکه ابن سینا حقیقت خارجی حرکت را توسطی می داند و باور دارد تصویر قطعی حرکت در خارج تحقق ندارد، کاویدن رابطه زمان با حرکت توسطی مسئله اصلی است. پیش تر گفتیم حرکت توسطی تغییری است که به تمام هویت خود در هر لحظه ای از مدتی زمان حرکت موجود است؛ پس تغییری است بدون امتداد سیال و بسیط و نقطه وار؛ البته زمانی است و طول عمر دارد؛ از دیگر سو، زمان سیال و گذرنده یا عین تجدد و تقضی است. زمان به مثابه چیز سیال، چگونه بر بستر حرکت توسطی بدون امتداد سیال امکان تحقق می یابد؟ نسبت حرکت و زمان در فلسفه ابن سینا از چه منطقی پیروی می کند؟ مشکل اصلی کیفیت انطباق و سازگاری حرکت توسطی همچون حقیقت خارجی حرکت با زمان است. سخن اصلی صدرا در نفی حرکت توسطی، منطبق نبودن آن با حقیقت زمان است؛ چگونه ممکن است چیزی زمانی باشد؛ اما منطبق بر زمان نباشد؟

توجه به مبانی اندیشه ابن سینا و نگاه او به جهان، فهم درست و دقیق رابطه حرکت و زمان را امکان پذیر می کند. ابن سینا با مسئله نسبت ثابت و متغیر دست و پنجه نرم می کند. نظر او را درباره حقیقت حرکت باید در راستای حل این مسئله فهمید. حرکت دوری فلک، دو حیثیت ثابت و متغیر دارد؛ پس همچون وساطت میان دو تراز ثابت و متغیر وجود عمل می کند. از سویی ابن سینا حرکت در جوهر را قبول ندارد و علت حرکت و متحرک را چیزی ثابت و نامتغیر می داند؛ پس حرکت همچون لازم و حالت عارضی بر جسم فلک باید از هویت و حقیقت ثابت و نامتغیر بهره مند و در آغاز حرکت تحقق تام داشته باشد؛ از دیگر سو، حرکت به مثابه علت و محل چیز متجدد و سیال نیازمند حیثیت متغیر و غیر ثابت است. در فلسفه ابن سینا حرکت به جعل بسیط با خود متحرک جعل نشده است و تجدد نحوه وجود

متحرک نیست، بلکه حالت و وصف عارضی متحرک است و به علت و فاعل مستقل از علت و فاعل متحرک نیاز دارد.

از این رو، تجدد حرکت عرضی است و ذات آن بالعرض غیر قار الذات است. صدرا این عبارت ابن سینا را در اسفار نقل می‌کند که به خوبی تحلیل فوق را تأیید می‌کند: «و هو حاله موجوده مستمره مادام کون الشیء متحرکا، و لیس فی هذه الحاله تغیر اصلا، بل قد یتغیر بحدود المسافه بالعرض» (صدرا، ۱۴۲۳/۲۰۰۲: ۲۸). حرکت از طرفی معلول امر ثابت و غیر متغیر است و از دیگر سو خود بستر تحقق زمان می‌گردد؛ از این رو، حرکت در مرز ثبات و تغییر قرار گرفته است و نسبت این دو ساحت وجود را ترسیم می‌کند. در نظام فلسفی ابن سینا حرکت باید بگونه‌ای تعریف شود که از عهده ایجاد نسبت میان دو تراز ثابت و متغیر وجود برآید.

از این رو، حرکت توسطی به مثابه حقیقت حرکت در جهان عین، دو حیثیت دارد. از سویی، در هر آنی از آنات زمان حرکت موجود است؛ یعنی در هر آنی خود همان تغییری یافت می‌شود که در آنات قبل تحقق داشت و در آنات بعد نیز یافت خواهد شد، نه اینکه در این «آن» تغییری یافت می‌شود و پیش از این «آن» تغییر دیگری و...؛ بنابراین، در حرکت توسطی در مدت زمان حرکت، در همه آنات، تغییر ثابتی یافت می‌شود؛ از دیگر سو، در حرکت توسطی در هر آن تغییر یافت می‌شود. در تعریف این حرکت آمده است: «کون الشیء بین المبدأ و المنتهی بحیث کل حد فرض فی الوسط لا یکون قبله و لا بعده فیه» یعنی «هرگاه شیئی بین دو نقطه، برای مثال الف و ب چنان باشد که اگر در آنی در نقطه‌ای باشد، پیش از آن «آن» و پس از آن «آن» در آن نقطه نباشد، این شیء میان الف و ب در حال حرکت است؛ به عبارت دیگر، حرکت توسطی بودن این چنینی شیء است میان دو نقطه.» (عبودیت، ۱۳۸۹: ۲۷۵)

بر اساس این تعریف (۱) حرکت توسطی مانند چیزهای مستمر، خودش در هر آنی از آنات زمان حرکت به‌تمامه موجود است، نه اینکه مانند چیزهای تدریجی و حرکت قطعی، خودش در هیچ آنی یافت نشود و فقط در کل مدت زمان حرکت یافت شود؛

زیرا مفهوم «کون الشیء بین المبدأ و المنتهی بحیث کل حد فرض فی الوسط لایکون قبله و لا بعده فیه» در هر آنی از آنات زمان حرکت، بر شیء متحرک صادق است؛ (۲) مانند دیگر چیزهای مستمر نیست که در طول زمان ثابت‌اند، بلکه حرکت توسطی در هر لحظه و آنی نوعی تغییر و دگرگونی است؛ زیرا به موجب قید «بحیث کل حد فرض فی الوسط لا یکون قبله و لا بعده فیه» شیء متحرک در طول مدت زمان حرکت، در هیچ آنی ساکن و ثابت نیست؛ زیرا اگر چنین باشد، باید قبل یا بعد از آن «آن» هم در همان حد باشد؛ پس صدق این قید مستلزم این است که شیء متحرک در مدت زمان حرکت در هر آنی در حدی از مسافت باشد؛ غیر از حدی که پیش یا پس از آن «آن» هست و این جز تغییر نیست (همان)؛ از این رو، در نفس حرکت توسطی هیچ تغییری رخ نمی‌دهد، بلکه خود حرکت ثابت است؛ زیرا بودن این چنینی در هر آنی یافت می‌شود، درست همانند چیزهای مستمر که در هر آنی خودشان یافت می‌شوند؛ پس حرکت توسطی با سایر چیزهای مستمر از این حیث فرقی ندارد؛ اما از این جهت فرق دارد که نسبت این حالت، که حرکت نام دارد (نسبت بودن این چنینی شیء) با حدود مسافت در هر آنی فرق دارد و در هر آن در حد خاصی قرار می‌گیرد.

از این رو، این نسبت عین تجدد و انقضاست. تجدد و سیلان نسبت «بودن این چنینی شیء» بستر تحقق زمان است. البته این تجدد نسبت در ذات حرکت راه ندارد، بلکه عارضی و غیرذاتی است. زمان بر همین نسبت متغیر سوار است و مقدار آن را اندازه می‌گیرد. تعیین و تشخیص این حالت سیال در هر حدی از حدود مسافت را زمان رقم می‌زند؛ در واقع، زمان نفس همان تعیین و مقدار مشخص این حالت سیال است. نفس فلک در اثر شوق به نامتناهی جسم فلک را حرکت می‌دهد و این حرکت همان حالت دورانی خاص است که پایان ندارد و همواره ثابت و یکنواخت است؛ اما نسبت این حالت ثابت و یکنواخت هر آن با حدود مسافت عوض می‌شود و از نو رقم می‌خورد. زمان این نسبت نوشونده را اندازه می‌گیرد و از ابهام درمی‌آورد. حرکت فلک از حیث ثبات و یکنواختی اش معلول جسم فلک است و از حیث نسبت‌های متجدد و سیالش

بستر شکل‌گیری زمان است؛ یعنی تحقق این نسبت‌ها نوشونده و مجدد در جهان خارج همان زمان است. هیچ‌چیز جسمانی بدون تشخیص خاص در خارج تحقق نمی‌یابد. هر موجودی عوارض مشخص ویژه خود را دارد و این عوارض باعث تشخیص آن است و امکان تحقق خارجی‌اش را فراهم می‌کنند. زمان نیز از عوارض حرکت است و به آن تشخیص می‌بخشد؛ اما از آنجاکه ذات حرکت ثابت و یکنواخت است و زمان متجدد و متصرم است، نمی‌تواند به حرکت از حیث ثبات و یکنواختی‌اش تعیین و تشخیص بخشد، بلکه زمان نسبت‌های متجدد و متصرم این حالت یکنواخت و ثابت را تعیین و تشخیص می‌بخشد. چون زمان عارض این نسبت‌های متجدد و متصرم می‌شود، از حیث وجودی در ضعیف‌ترین مرتبه قرار دارد و تصور وجود اضعف از آن امکان ندارد. این نسبت‌های تجدیدی و تصرمی برای حرکت، بالعرض و غیرذاتی است. زمان منطبق بر این نسبت‌های تجدیدی است و بالعرض بر حرکت انطباق می‌یابد؛ زیرا زمان مقدار و اندازه این تغییر عرضی حرکت است؛ به عبارت دیگر، برای این‌سینا حرکت و زمان هر کدام ماهیت خاص خود را دارند؛ پس این دو به مثابه دو ماهیت، هیچ‌گاه حقیقتاً بر یکدیگر انطباق نمی‌یابند و اساساً سخن گفتن از انطباق دو ماهیت نادرست است، بلکه تنها در صورتی می‌توان آن دو را بر همدیگر منطبق دانست که قائل به وحدت آن‌ها در جهان عین باشیم و مانند صدرا آن‌ها را در خارج به یک وجود موجود بدانیم.

۲- صدرا

الف) یگانگی مسافت، حرکت و زمان در خارج: از نظر صدرا مسافت، حرکت و زمان در خارج به یک وجود موجودند، در مقام تحلیل عقلی آن‌ها از هم تمایز می‌یابند و هر کدام حکم و ویژگی معینی پیدا می‌کنند؛ لذا عروض آن‌ها همانند اعراض خارجی نیست؛ برای مثال؛ این شیء به تدریج مکانش تغییر می‌کند و در مکان حرکت می‌کند. این مکان، وجودی تدریجی و فردی سیال پیدا کرده است. وقتی شیء ساکن است، مکانش نیز فرد ثابتی است؛ ولی وقتی در حرکت است،

مکانش نیز فرد سیال و وجود سیال است. این وجود سیال به اعتباری مسافت نامیده می‌شود؛ اما به اعتبار دیگر، حرکت نامیده می‌شود؛ پس حرکت با مسافت دو چیز نیست. عقل این‌ها را به صورت دو چیز انتزاع می‌کند (صدر، ۱۴۲۳: ۱۴۴). رابطه حرکت و زمان نیز به همین منوال است؛ یعنی یک وجود سیال است که عین سیلان است. این سیلان وجود اگر مبهم اعتبار شود، همان حرکت است؛ اما اگر متعین در نظر گرفته شود، زمان است. وجود زمان معیار حرکت نیست، بلکه تفاوت آن‌ها فقط به تعیین امتدادی و عدم آن است. عروض زمان بر حرکت تحلیلی است و به یک وجود موجودند؛ اما عقل بعد از این اعتبارات سه‌گانه در خصوص این وجود سیال، نوعی رابطه علی بین آن‌ها می‌بیند. البته این علیت، علیت عقلی است، نه عینی؛ چون آن‌ها در عین یکی هستند؛ از این رو مسافت علت اتصال و وجود حرکت است؛ یعنی تا ابتدا مفهوم مسافت به درستی درک نشود، وجود حرکت و اتصال آن فهم نخواهد شد؛ ولی اتصال زمان، ذاتی است و به علت نیاز ندارد، اما وجود زمان نیازمند علت است؛ ولی اتصال مسافت به تنهایی نمی‌تواند علت وجود زمان قرار گیرد، بلکه اتصال مسافت از آن حیث که اتصال حرکت است و در آن حرکت واقع می‌شود، علت وجود زمان است (همو، ۱۴۲۳: ۱۴۴).

ب) تعدد حرکت و زمان به وسیله یکدیگر: در واقع منظور از تعدد حرکت به وسیله زمان این است که حرکت به وسیله زمان دارای کثرت اعتباری می‌شود، نه واقعی؛ زیرا حرکت در ذات خود واحد است؛ ولی با اقسام و اجزای زمان حرکت واقع شده در آن تقسیم می‌شود؛ یعنی به تبع کثرتی که زمان پیدا می‌کند، حرکت هم پیدا می‌کند؛ یعنی اگر زمان را واحدهایی در نظر بگیریم و بگوییم یک، دو، سه و چهار، به عدد همان واحدها قهراً حرکت کثرت پیدا می‌کند؛ از طرف دیگر، زمان نیز به وسیله حرکت تعدد می‌یابد و تقسیم می‌شود؛ اما نه به آن معنا که حرکت را با زمان تقسیم می‌کنیم، بلکه به این معنا که حرکت زمان را تقسیم می‌کند؛ چون حرکت علت زمان است و زمان مقدار حرکت است؛ پس اگر بگوییم حرکت زمان را تعدید می‌کند، یعنی زمان عدد حرکت

است و اقسامی که در زمان پیدا می‌شود، به وسیله حرکت به وجود آمده‌اند (صدر، ۱۴۲۳: ۱۴۳).

ج) اندازه‌گیری حرکت و زمان به وسیله یکدیگر: به‌باور صدر حرکت و زمان علاوه بر شمارش کردن همدیگر، یکدیگر را تقدیر و اندازه نیز می‌گیرند. وقتی زمان را از جنبه کم متصل اندازه‌گیری می‌کنیم، به تبع همان اندازه‌گیری زمان، حرکت هم اندازه‌گیری می‌شود و همان اندازه‌گیری که برای حرکت می‌کنیم، برای زمان هم پیدا می‌شود. چنان‌که گفتیم، تفاوت حرکت و زمان، تفاوت مبهم و متعین است و زمان علت تقدیر حرکت است. از نظر صدر زمان حرکت را از دو جهت اندازه‌گیری و تقدیر می‌کند: (۱) از جهت اینکه زمان حرکت را مقداری می‌کند، یعنی تا زمان نباشد حرکت آن تقدیر خاص زمانی را پیدا نمی‌کند؛ (۲) زمان بر کمیت قدر و اندازه حرکت دلالت می‌کند؛ اما اندازه‌گیری و تقدیر کردن حرکت زمان، یعنی حرکت بر قدر و اندازه زمان دلالت می‌کند، از آن حیث که در زمان تقدم و تأخر دیده می‌شود (همو، ۱۴۲۳: ۱۴۳).

د) انطباق حرکت و زمان: چنان‌که گفتیم، صدر تصویر قطعی حرکت را به‌مثابه حقیقت خارجی آن قبول دارد. صدر با توجه به مبانی ویژه خودش درباره وجود و حرکت جوهری، تبیین خاصی از حقیقت حرکت در خارج و نسبت آن با زمان دارد. همان‌طور که گفتیم، صدر زمان را مقدار حرکت جوهری یا مقدار جوهر متحرک می‌داند (صدر، ۱۴۲۳: ۱۴۰)؛ یعنی اگر به جوهر با توجه به تقدم و تأخر ذاتی آن توجه کنیم، زمان خواهد بود. از منظر صدر حرکت قعطی است و بر زمان منطبق است؛ از این رو، مانند زمان امتدادی سیال دارد؛ به طوری که با انقسامات فرضی زمان منقسم می‌شود و اجزای فرضی مشابه اجزای زمان پیدا می‌کند که همراه آن‌ها موجود و معدوم‌اند. صدر با عبارتهای گوناگون رابطه حرکت، زمان و مسافت را بیان می‌کند: «مسافت به واسطه مسافت بودن، و حرکت و زمان، همگی به وجود واحد موجودند و عروضی بعضی بر بعضی دیگر عروض خارجی نیست، بلکه عقل با تحلیل بین آن‌ها

فرق می‌گذارد و بر هر یک به حکم خاصی حکم می‌کند؛ پس مسافت فردی از مقوله است: کم یا کیف یا مانند این‌ها، و حرکت تجدد و خروج از قوه به فعل است، و آن معنای انتزاعی عقلی است و اتصالش به عینه اتصال مسافت است، و زمان اندازه این اتصال و تعیین آن است یا همان حرکت است به اعتبار تعیین مقداری؛ لذا پس از تحلیل و تفصیل به وجهی به علیت بعضی بر بعضی دیگر حکم می‌کند. متصل بودن زمان علتی ندارد؛ زیرا ماهیت آن کم متصل است و ماهیات مجعول نیستند، بلکه وجود زمان علتی را استدعا می‌کند و علتش اتصال مسافت فقط نیست، بلکه اتصالش به توسط اتصال حرکت است؛ یعنی اتصال مسافت از حیث اتصال حرکت بودن، علت وجود زمان است.» (صدر، ۱۴۲۳: ۱۸۰-۱۸۱)

حقیقت حرکت قطعی عین سیلان و تصرم است و می‌توان آن را امتدادی سیال خواند. زمان نیز امتداد سیال است؛ اما در خارج فقط امتداد سیال حرکت که عین خود حرکت است، تحقق دارد و امتداد سیال دیگری یافت نمی‌شود؛ اما از همین امتداد سیال حرکت، که خود حرکت است، مفهوم زمان نیز انتزاع می‌شود. مفهوم زمان و حرکت متفاوت است؛ اما در خارج به یک وجود تحقق دارند؛ یعنی یک واقعیت خارجی است که به یک اعتبار مفهوم حرکت و سیلان و به اعتبار دیگر مفهوم امتداد و به اعتبار سوم مفهوم زمان بر آن صادق است (صدر، ۱۴۲۳: ۲۰۰).

نتیجه‌گیری

فهم هر کدام از این دو فیلسوف از حرکت و زمان و رابطه‌شان متفاوت است. ابن‌سینا تحلیلش را از حرکت و زمان در چهارچوب امکانات نظام فلسفی خویش پیش می‌برد. بر اساس درک او از وجود، امکان طرح حرکت قطعی به مثابه چیز خارجی منتفی است و حقیقت خارجی حرکت به صورت توسطی تصویر می‌شود؛ پس زمان هیچ‌گاه با ذات حرکت انطباق نمی‌یابد، بلکه زمان منطبق بر نسبت‌های تجددی و متصرم حالت یکنواخت حرکت فلک است؛ در واقع، اگر این نسبت‌های متجدد را مبهم لحاظ کنیم، حرکت است؛ اما تعیین بخشیدن به این نسب‌ها عین زمان است؛ یعنی

زمان همان نسبت‌های مجدد و نوشونده متعین و متشخص است. حرکت و زمان نزد این سینا هرکدام ماهیت خاص خود را دارند و در خارج به وجود واحد موجود نیستند، پس سخن گفتن از انطباق زمان با ذات حرکت نادرست است؛ چون دو چیز وجودی با ماهیت‌های متفاوت و متمایز هیچ‌گاه منطبق نمی‌شوند. اگر برفرض چنین انطباقی رخ دهد، دیگر نمی‌توان از دو ماهیت و ذات سخن گفت، بلکه هر دو حقیقت واحدی خواهند بود.

اما برای صدرا خود حرکت عین تجدد و تقضی و به‌مثابه وجود سیال فهم است. نسبت حرکت و زمان در جهان، عین وحدت ویگانگی است و این‌دو از عوارض تحلیلی حقیقت خارجی هستند؛ به عبارت دیگر، اعتبارات مختلف حقیقتی واحد و امتدادی سیال‌اند؛ از این‌رو، حرکت و زمان بر یکدیگر انطباق کامل و تام دارند، لذا حرکت مانند زمان امتداد سیال دارد؛ در نتیجه ممکن نیست کل آن در یک «آن» موجود باشد، بلکه کل آن فقط در کل مدت زمان حرکت موجود است. ذهن انسان از این حقیقت سیال و ممتد خارجی دو مفهوم متفاوت انتزاع می‌کند.

درک این دو فیلسوف از نسبت حرکت و زمان کاملاً متفاوت است. هرکدام با توجه به دغدغه‌ها و ضرورت‌های جهان‌شناسی و هستی‌شناسی خود ماهیت حرکت را تحلیل می‌کنند و در نتیجه به فهم خاص از رابطه آن با زمان می‌رسند.

منابع

۱. ابن سینا، حسین ابن عبدالله، (بی تا) الشفاء، الطبيعيات، سماع طبیعی، مراجعه و تصدیق ابراهیم مدکور، تحقیق سعید زائد، مرکز تحقیق التراث، بی جا.
۲. _____ (۱۳۹۷) النجاه من الغرق فی بحر الضلالات، ویرایش و دیباچه محمد تقی دانش پژوه، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم، تهران.
۳. _____ (۲۰۰۲م) التعليقات، تحقیق حسن مجید العییدی، بیت الحکمه بغداد، چاپ اول، بغداد.
۴. _____ (۱۳۸۳)، المبدأ و المعاد، به اهتمام عبدالله نورانی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران.
۵. _____ (۱۳۶۳) الشفاء، طبيعيات، فن اول، مقاله دوم، فصل دهم، تصحیح ابراهیم مدکور، انتشارات ناصر خسرو، تهران.
۶. حسن زاده آملی، حسن، (۱۳۸۹) دروس شرح اشارات و تنبيهات ابن سینا، نمط پنجم، انتشارات آیت اشراق، قم.
۷. خاتمی، محمود، (۱۳۸۷) جستارهای صدرایی: مقاله بازسازی روش متعالیه، ترجمه مسعود سیف، نشر علم، تهران.
۸. طوسی، خواجه نصیر الدین، (۱۳۸۴) شرح الاشارات و التنبیهات، تحقیق، حسن زاده آملی، ج ۳، نمط پنجم، بوستان کتاب، چاپ اول، قم.
۹. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، (۱۴۲۳ق/۲۰۰۲م) الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه، جلد ۳، داراحیاء التراث العربی، بیروت.
۱۰. _____ (۱۳۸۲)، الشواهد الربوبیه فی المناهج السلوکیه، ویرایش دوم، مقدمه، تصحیح و تعلیق سید جلالالدین آشتیانی، بوستان کتاب، قم.
۱۱. _____ (۱۴۲۸ق/۲۰۰۷م)، تعليقات علی الهیات شفا، ج ۱، تصحیح نجف قلی حبیبی، موسسه التاريخ العربی، بیروت.
۱۲. عبودیت، عبدالرسول، (۱۳۸۹) درآمدی به نظام حکمت صدرائی، ج ۱، نشر سمت، چاپ سوم، تهران.
۱۳. کدیور، محسن، (بهار ۱۳۷۵) مجله نامه مفید: نحوه وجود زمان، سال دوم، شماره سوم، قم.
۱۴. مطهری، مرتضی، (۱۳۷۵) حرکت و زمان، ج ۳، انتشارات حکمت، تهران.
۱۵. مصباح، محمد تقی، (۱۴۰۵ق) تعلیقه علی نهایه الحکمه، موسسه در راه حق، قم.